

نگرشی نو به علم نحو
و بیان کاستی‌های نحو قدیم
اثر: دکتر عبدالستار قمری
استادیار دانشگاه رازی کرمانشاه
(از ص ۳۵۹ تا ۳۷۰)

چکیده :

دانشمندان علم نحو بحث‌های متفاوتی درباره پیدایش نحو و ریشه آن انجام داده‌اند و نتیجه بحث آنها این است که نحو عربی رفته‌رفته کم‌رنگ گشته بنابراین پیروان نحو سعی در جلوگیری از این پدیده نمودند. با نوشتن قواعد عربی، مقداری از این تلاشها توسط مکتب کوفه و مکتب بصره و بغداد بعمل آمده است. البته هر کدام از این مکاتب قواعد و مقررات خاص خود را دارا هستند. آموزش نحو به شیوه مکتب‌های کوفه و بصره نه تنها مناسب نیست در این دوره و زمانه، بلکه دانش‌آموختگان را از آموزش آن باز می‌دارد. اگر ما روشی جدید پدید آوریم، بایستی این روش سبک توصیفی علم نحو باشد، زیرا نحو در مطالعات جدید توصیفی است در گفتار و نوشتار، توصیفی که شامل شکل لغات و حرکات ظاهری آن است، پس در این صورت هجاها غیرقابل قبول می‌باشند، و این شیوه توصیفی است. علم نحو قدیم با این شیوه و سبک فاصله دارند.....

واژه‌های کلیدی: نگرش نو، نحو، شیوه توصیفی.

مقدمه:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله والصلاة والسلام على المبعوث لأشرف مله وآله النجوم والأهله

علم نحو بخش فراوانی از علوم عربی را به خود اختصاص داده است و کتابخانه نحوی قدیم سرشار است از تألیفات فراوانی که نحویان را زمانهای متمادی به خود مشغول داشته است، که در نتیجه شرحها فراوان و زمینه بحث و بررسی بی‌کران. از آنجا که علم نحو از ملزومات فرهنگ اسلامی بود، بدین جهت خواستارانش فراوان بودند و نیز نیازمندان مختلف به این علم روی آوردند.

برای دانش پژوهان و دانش‌آموختگان، آموزش این علم بسیار سخت و صعب‌الوصول بود و به جهت مسائل فراوان و راههای پریچ و خم آن، مجبور بودند از روشهایی بهره‌مند شوند که فقط مربوط به نحو نبود، بلکه شیوه‌های مختلف اهل منطق، کلام و فلسفه را دارا بود.

ما نیز: در این زمانه این علم را به ارث برده‌ایم علم بسیار پیچیده و از ما خواسته شده است آن را دریابیم، همانطور که پیشینیان دریافته بودند. علم نحوی که گروههای فراوان بدان پرداختند و قواعد و مقررات آن را برای ما تدوین نمودند و چیزی برای بحث باقی نگذاشتند، و علم نحوی که فرزندان این زمانه بر راحتی نمی‌توانند بدان دسترسی پیداکنند و چیزی از آن را تغییر دهند. بدین جهت است کسانی که خواستار تسهیل موضوع بودند نتوانستند چیزی را تغییر دهند. آنطور که پیداست نحو در آغاز پیدایش نتیجه نظرات و آراء پیشینیان بوده است که خواستار برقراری ضوابط و مقررات برای حفظ زبان عربی از پیدایش گویشها بود، علی‌الخصوص حفظ قرائت قرآن کریم.

پس در این صورت هدف اول، وضع مقررات نحوی آموزشی بوده است، و آن کافی بود برای مسائل جدیدی که در اجتماع آن روز پدید آمده بود پس از اسلام

آوردن امتهای مختلف از سرزمینهای گوناگون و گسترش حکومت اسلامی. لذا خواستاران علم نحو در آغاز پیدایش روبه فزونی رفت، از آن پس طبقات مختلف نحوی در طی زمانهای مختلف پدیدار شدند، و مرور زمان مطالب زیادی را وارد علم نحو نمود و تا به امروز که به دست ما رسیده است.

پس بر ماست که به علم نحو به عنوان یک اصلاح طلب و ناقد بنگریم، تا اینکه معاصرین ما بتوانند این علم علی را بیاموزند بخصوص جوانان، پس باید راه و شیوه جدیدی برگزینیم قائم بر ظواهر و توصیف لغت. اگر می‌گوئیم نحوی که قائم بر ظواهر باشد یعنی دوری جستن از مطالب و موضوعات تأویل تعلیل و تحلیلهای منطقی و شاید نظرات ابن مضاء قرطبی نتیجه عمل به شیوه ظاهری و توصیفی نحو بوده باشد.

شیوه ظاهری و توصیفی، مطالب فراوان نحوی را که از قدیم بوده است قبول ندارد. زیرا در این شیوه مثلاً اعراب تقدیری و مسائل اشتغال و تنازع، محلی از اعراب ندارند.

پس باید نحوی را تدریس نمود که جوانان را راغب این علم نماید و فهم آن برایشان سهل و آسان گردد.

اما قبل از اینکه به موضوع نحو پردازیم، بهتر است اشاره‌ای به کیفیت پیدایش نحو و پیشرفت آن داشته باشیم.

آنطور که از نوشته پیشینیان پیداست علت پیدایش «نحو» به وجود آمدن گویشهای مختلف در اجتماع عرب بوده است. و این مسئله وقتی رخ نمود که امتهای غیرعرب زیر چتر دولت اسلامی قرار گرفتند، پس عرب با غیرعرب ارتباط پیدا کرد و نتیجه این ارتباط این بود که عربها سلیقه فطری خود را از دست دادند و کم‌کم گویشهای متعددی در گفتارشان پدید آمد.

ابوالطیب زبان شناس عربی در گذشته ۳۵۱ ه. به این موضوع می‌پردازد و راجع

به پدید آمدن گویشها سخن گفته و علت وضع علم نحو را به آن مسئله برگردانده است. «۱» (مراتب النحویین: ابوالطیب اللغوی ص ۶)

در کتاب طبقات النحویین آمده است: «اولین کسی که در نحو مطلب نوشته است ابوالأسود دؤلی «۲» (طبقات النحویین: زبیدی) است.»

پس از ابوالبرکات کمال الدین محمد بن الأنباری در گذشته ۵۷۷ هـ در آخر کتاب خود «نزهة الألباء» به مسئله نحو پرداخته و می گوید «اولین کسی که نحو عربی را نوشت و قواعد آن را بیان کرد امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب است.»

قفطی نیز در «انباه الرواة» «۳» (انباه الرواة: قفطی ج ۱ ص ۵) می گوید: در قرن دوم هجری علم نحو راه خود را به برنامه های درسی گشود، و در برنامه مکتب کوفه سردمدارش ابوجعفر رؤاسی بود، و در همین زمان بوده است که «الکتاب» سیبویه در گذشته ۱۸۰ هـ نوشته شده است.

در قرن دوم هجری علم نحو از فلسفه تأثیر پذیرفت و نتیجه این تأثیر، خوشایند نبود؛ زیرا علم نحو از جدل فلسفی بسیار فاصله دارد.

«خلیل ابن احمد فراهیدی در به کارگیری و تعلیل منطقی در نحو راه افراط پیموده است» «۱» (نزهة الألباء: ابن الأنباری، ص ۵۵).

لیکن به عقیده اینجانب به کارگیری علت و معلول و قیاس منطقی با علم نحو سازگاری ندارد.

بهتر این بود که به وضع قواعدی که زبان را از پیدایش گویشها مصون می داشت، بسنده می کردند و کار پیشینیان را در علم پی می گرفتند.

ابوعلی فارسی از مدعیان به کارگیری و استدلال از «رمانی» ایراد می گیرد و می گوید: «اگر علم نحو آن مطالبی باشد که «رمانی» می گوید پس ما چیزی از نحو نمی دانیم و اگر مطالبی باشد که مورد نظر ماست «رمانی» چیزی از نحو نمی داند.»

«۲» (نزهة الألباء: ابن الأنباری ص ۲۱۸-۲۱۷) و همچنین ابوعلی فارسی می گوید: «در پنجاه

مسأله زبان خطا می‌کنم، اما در یک مسأله قیاس خطا مرتکب نمی‌شوم.» (۳) (نزهه الألباء: ابن الأبیاری ص ۲۱۸-۲۱۷)

با وجود این «رمانی» از بزرگان نحویان است که «الکتاب» سیبویه را شرح داده و شرح او بسیار معروف است.

مثالی از قیاسهای خلیل ابن احمد در به‌کارگیری قیاسهای منطقی: - او فعل «أَكُنْ» (مجزوم) را در آیه «لَوْلَا آخِرُ نَتْنِي إِلَىٰ أَجْلِ قَرِيبٍ فَاصْطِقْ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ» قیاس کرده است با کلمه «سابق» مجرور در بیت زهیر ابن ابی سلمی:

بدالی آئی آئی لست مُدرک ما مَضَىٰ و لاسابقی شیئی اِذَا كَانَ جَانِئًا «۴»

(الکتاب: سیبویه ج ۱ ص ۴۵۲)

این گونه قیاس چگونه می‌تواند مورد قبول باشد؟ چگونه ممکن است فعل «أَكُنْ» را در آیه با «سابق» در بیت شعر قیاس نمود؟

به نظر بنده هیچگونه شباهتی بین این دو مسئله وجود ندارد اولی فعلی مجزوم و دیگری اسم مجزوم.

آنطور که پیداست چنگ‌زدن به چنین شباهتی برای اثبات قیاس به این جهت بوده که خلیل سردرگم بوده و نمی‌دانسته است چگونه حرف خود را ثابت کند و به چنین قیاسی استدلال کرده، این در حالی است که هیچ‌گونه شباهتی که بتواند این دو مسأله به هم نزدیک کند وجود ندارد.

به‌کارگیری استدلالهای منطقی و قیاس همینطور ادامه پیدا کرد و جزء مباحث نحو قراگرفت تا جائیکه می‌بینیم محمد بن مستنیر مشهور به قطرب در گذشته ۲۰۶ هکتابی را در موضوع استدلال و قیاس تدوین کرده است بنام «العلل فی النحو» (۱) (بغیة الوعاء: سیوطی ص ۱۰۴)

همینطور مازنی در گذشته ۲۴۰ هکتاب «علل النحو» را تألیف کرد.

زجاجی علل نحوی را به سه بخش تقسیم کرد: علل آموزشی، علل قیاسی، علل

جدلی و نظری، و چه بسا به همین علت بود که موضوعات وارد شده به این علم، ارزش نحوی نداشت، از جمله تنازع و اشتغال نتایج این نوع پدیده‌های بی ارزش در علم نحو است. و همچنین اعراب تقدیری از نتایج این گونه مباحث نحوی بی ارزش است.

شاید اثرپذیری نحویان از فقها و متکلمان برای رسیدن به علل نحو به این جهت بوده است که نحویان آن زمان همه کلامی و جدلی بودند، و در مباحث کلامی و فقهی شرکت می‌کردند، پس ناچار باید از شیوه‌های علمی مباحث بهره می‌گرفتند. ابن جنّی در این مورد می‌گوید «۲» (الخصائص: ابن جنّی ج ۱ ص ۵۱): - ما ادعای کنیم علل نحویان مانند علل اهل کلام است، بلکه معتقدیم نزدیک است به آن، و اگر به عقل مراجعه کنیم حکم به طبیعت و حس بنمائیم هر آئینه حق مطلب را ادا کرده‌ایم.

شاید این گفتار ابن جنّی یک نوع رودروئی است بانحویانی که در به کارگیری علت و معلول راه افراط پیمودند و مباحثی که حقیقت لغوی را از علم نحو دور کرد. و چه بسا به همین دلیل بود که ابن جنّی قائل به این قول شد «۱» (الخصائص: ابن جنّی ج ۱ ص ۱۰۹): عامل رفع و نصب و جر و جزم به متکلم برمی‌گردد.

مکاتب نحوی و مسئله اختلاف

بصره از قدیم‌الایام یکی از مراکز علم شناخته شده بود و آوازه‌اش از کوفه بیشتر بود، لیکن کوفه دست کمی از بصره نداشت، و علمای کوفه نیز به قراءات و روایت شعر اهمیت می‌دادند، و اگر این گروه از کوفیان نبودند، این همه شعر خوب از دوره جاهلی و اسلامی برای ما معلوم نمی‌بود.

همانطور که می‌دانیم «نحو» در آغاز پیدایش در بصره نشو و نما کرد و علت پدید آمدن و پیدایش گویشهای مختلف به علت وجود اقوام مختلف در زیر سایه

حکومت اسلامی بود، لذا قواعدی وضع شد جهت مصون ماندن زبان از خطای در گفتار؛ جاحظ در این باره می گوید: «اللغتان اذا التقتا في اللسان الواحد ادخلت كل واحد منهما الضم على صاحبها» (۲) «البيان والتبيين: جاحظ ص ۳۴۳». پس پدید آمدن گویشها پدیده نوری بود در آغاز سده اول تاریخ اسلام.

قبل از این گفته شد که نحو در بصره پدید آمد و چه بسا خود بصریان نحو را در کوفه شایع کردند، و نخستین کسی که از کوفیان در نحو شهرت پیدا کرد، علی بن حمزه کسائی بود که از خلیل و اخفش و یونس بن حبيب نحو را آموخت.

قرآء در آغاز فقط یکی از قاریان قرآن بود و از جمله قرآء سبعة است، قرآء نحو را از کسائی آموخت. لیکن کتابهایی که تاریخ نحو نگاشته اند «۱» (طبقات النحویین: زبیدی) معاذ الهراء و ابوجعفر رؤاسی را از متقدمان علم نحو کوفه به شمار آورده اند، و عقیده دارند ابوجعفر رؤاسی اولین کوفی است که در علم عربی تألیفات دارد. علمای کوفه او را ارج می نهادند و می گفتند: «کل ما جاء فی «کتاب» سیبویه: قال الکوفی کذا.» (۲) «نزهة الأبناء: ابن الأبیاری».

«انما یعنی الرؤاسی: فهو الذی رسم للکوفیین رسوماً یعملون علیها» (۳) «الأغانی: ابوالفرج الاصفهانی) و سیوطی می گوید: «انه عالم اهل الکوفه و امامهم» (۴) «المزهر: سیوطی ج ۱ ص ۲۵۴»

موضوع جالب اینجاست که کوفیان نحو را از بصریان آموختند لیکن در بعضی از موارد برخلاف نظر آنان عمل کردند.

نحویان بصری بیشتر اهل قیاس بودند و به این کار افتخار می کردند و به این کار می گفتند:

«نحن نأخذ اللغة عن حرشة الضباب و أكلهه اليرابيع و هؤلاء اخذوا اللغة من اهل السواد و اصحاب الکوامیخ و أكلهه الشواریز.» (۵) «المزهر: سیوطی ج ۱ ص ۱۲۸»

و معنی این کلام آنست که بصریان با به کارگیری قیاس و استدلال دایره علم نحو

را تنگ‌تر نمودند، لذا قسمت زیادی از کلام عرب از قواعد نحو بصره به دور ماند. که در آن حالتها به تأویل و تعلیل رجوع می‌کردند تا اینکه راجع به موضوعات از دست رفته سخنی گفته باشند. لیکن نحویان کوفه دایره بحث را وسیع‌تر گرفتند و هر آنچه که مسموع بود بحساب قواعد آوردند، گرچه مسموع یک گویش استثنا باشد، و تعداد کمی از عربها بدان تکلم کرده باشند. شاید علت این مسئله برگردد به بحث قرائت زیرا اهل سماع بودند چه بسا تعداد زیادی از آنان با گویش قبیله خود قرائت می‌کردند. در اینجا برای ما روشن می‌شود که دو مکتب با یکدیگر خلاف نداشتند و در بکارگیری اصول، هر دوی آنها از قیاس و استدلال بهره می‌گرفتند، و کسانی که امام کوفیان است در این مورد می‌گوید:

أما النحو قیاس یتبع و به فی کل امر ینتفع

با این حال اختلاف قیاس نحویان کوفه غیر بصره است. زیرا آنان هر چه را که شنیدند تأویل نمودند اگر چه مسموع گویش «شاذ» باشد لیکن نحویان بصره متکی بر قول مشهور بودند. و ماکتاب جامعی که آراء کوفی را به معرض نمایش بگذارد در دست نداریم، لیکن بصریان «کتاب» سیبویه را دارند که جامع آراء آنان است.

دکتر مخزومی در «مدرسه الکوفه» (۱) (المخزومی: مدرسه الکوفه ص ۲۳۷) می‌گوید: نحویان کوفه ارتباط مستحکمی با مکتب نحو داشتند و از منابع لغوی بیشتری بهره بردند، اما بصریان فرهنگ لغوی خود را محدود کردند به کلام مشهور عرب و بهترین مثال برای این موضوع گفته کسانی است راجع به «أی» موصوله و موارد استعمال آن جواب می‌دهد «أی کذا خلقت» (۲) (شرح رضی الاسترآبادی علی الکافیة ج ۲ ص ۴۱) و این مبین شیوه مکتب کوفه است. و این غیر از گفتار منطقی و قیاس مکتب بصره است.

لیکن به مرور زمان نحویان کوفه در گسترش سطح علمی خود گامهای برداشتند و شروع به تقسیم‌بندی‌های جدید نمودند و این کار را به جایی رساندند که دور از

علم واقعی و مسائل نحوی بود و در حقیقت در یک وادی دیگری گام برداشتند. گروهی از محققان بر این عقیده‌اند که به بغداد نیز مکتبی را نسبت دهند، از جمله این افراد ابن‌النذیم در کتاب الفهرست این مطالب را بیان داشته است، لیکن زبیدی مؤلف «طبقات النحویین» معتقد است نباید به این جهت‌گیریها اهمیت داد زیرا می‌بینیم ابوعلی فارسی و ابن جنی منسوب به مکتب بصره هستند اگر چه قائلان به مکتب بغداد آنان در زمره نحویان بغداد شمرده‌اند.

دکتر شوقی ضیف در این مسئله معتقد است که مکتب بغداد مخلوطی است از دو مکتب بصره و کوفه. (۱) (المدارس النحویة: شوقی ضیف ص ۶-۲۴۵) اگر برای ما اثبات مکتب سوم «بغداد» سخت باشد هر آئینه اثبات مکاتب دیگر سخت‌تر خواهد بود، مانند اندلسی، مصری و.... بلی می‌شود گفت نحویان بصری، اندلسی و مغربی بودند. اما این تقسیم‌بندی بر این پایه که اینان شیوه جدیدی در نحو ابداع کردند نیست. فقط قائم است بر اساس جغرافیائی و مکانی نه بر اساس مکتب.

کاستیهای نحو قدیم:

گفته‌اند علم نحو بسیار سخت و دارای پیچیدگیهای فراوان است مشکل اصلی نحو قدمت موضوع نحو است. که پاسخگوی خواسته‌های امروز طالبان این علم نیست.

اصول این علم با خواستاران کنونیش بسیار فاصله دارد. به این جهت است که دانشمندان جهت سهولت یادگیری نحو راههایی را پیشنهاد کرده‌اند که قائم بر اصول مستحکم است زیرا نمی‌توان شالوده علمی را پی‌ریزی نمود بدون اینکه محکم باشد. در این زمینه گفته‌اند:

إذا ما الجرح رُمَّ على الفساد تبیین فیه تفریط الطیب

خلاصه گفتار اینکه علم نحو با همه تغییر و تحول از مطالب زائدی که ارتباط با

این علم نداشت، مصون نماند لذا به همان شکل قدیم خود باقی ماند. به نظر اینجانب علم نحو با توجه به نظرات پیشینیان برای عصر حاضر فایده ندارد زیرا این عمل برگرفته از فرهنگ قدیم عرب است و شایسته است که به شیوه‌ای که بصریان و کوفیان برای خود تدوین نمودند تدریس شود و با این ترتیب نحو یک موضوع تاریخی است، در مکان و زمان خاص خود قرار دارد و آن نحو «قدیم» است. پس شیوه جدیدی برای بهره‌بندی دانش آموختگان در زمان حاضر بکار ببریم، باید یک شیوه توصیفی را برگزینیم زیرا «نحو» در مطالعات جدید توصیف است برای زبان توصیفی که دربرگیرنده کلمه و شکل و حرکات است. با این ترتیب اعراب تقدیری در «نحو» امروز محلی از اعراب ندارد زیرا از مبحث توصیف دور است و شایسته است جهت اثبات ادعای خود بعضی از موضوعات «نحو قدیم» مورد بررسی قرار گیرد.

جای شگفتی است که نحویان قدیم زبانشناس نبودند. زیرا اگر زبانشناس بودند، بهترین الفاظ را برای استشهاد در موضوعات مختلف برمی‌گزیدند و این بدان علت است که زبانشناس از «فصیح، افصح، دخیل، عامیانه» اطلاع کافی و وافی دارد، به عرض رساندم که شیوه نحویان با شیوه زبانشناسان فرق دارد. در بکارگیری شواهد، غالباً دیده‌ایم نحویان از لفظ زید، عمرو، هند بهره می‌گیرند و به جان انداختن این افراد با یکدیگر جهت بهره‌گیری از یک مثال «زید هند ضاربها هو» و این مَثَل استشهاد شده است:

قومی ذری المجد بانوها و قد علمت بکُنه ذلک عدنان و قحطان

دو مثال فوق شاهد برای ابراز و عدم ابراز ضمیر است.

به نظر اینجانب نمی‌توان برای اثبات گفته نحو به شعر استشهاد کرد زیرا غالب اوقات شاعر در سرودن شعر قدیم و تأخیر سهل و فصیح و غیره را به کار می‌برد و گاهی در سرودن شعر راه خطا می‌پیماید با علم به خطا فقط می‌خواهد وزن و قافیه

شعر درست باشد. چطور می‌شود که به شواهد شعری تکیه کنیم. نحویان برای اثبات مطالب خود به قرآن کمتر توجه کرده‌اند و اگر هم مثال قرآنی ذکر کرده‌اند از قرائت‌های شاذ استفاده نموده‌اند بهتر بود به قرائت‌های صحیح متکی می‌شدند زیرا قرآن از بهترین فنون عربی است و مورد توجه عموم مسلمانان بوده است.

نتیجه:

باید نحوی را تدوین کنیم که با زبان‌شناسی امروز متناسب باشد. نحوی که مردم در گفتار خود به کار می‌برند و باید طوری بیان شود که یادگیری آن آسان باشد و بایستی بعضی از موضوعات حذف و یا رها شود از قبیل اینکه فاعل استتار دارد به استتار وجوبی یا جایز، خواننده خود تشخیص می‌دهد و فاعل مستقر است دیگر نیازی به ذکر مطلب نیست که اینجا جایز است، و جای دیگر واجب و قس علی هذا موضوعات پیش‌پا افتاده دیگر، همینطور اعراب تقدیری، مثلاً کلمه مرفوع است لیکن علامت ظاهر نمی‌شود و با چشم غیر مسلح دیده نمی‌شود به جهت ثقلت حرکت اگر ثقلت دارد چرا ذکر می‌گردد و این مسئله باعث می‌شود که دانش‌آموختگان از یادگیری نحو سرباز زنند. چنانچه قبلاً ذکر کردم باید نحوی را تدوین نمود که توصیفی باشد و لا غیر.

و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب و صلی اللہ علی سیدنا محمد و آلہ الطیبین الطاهرین وسلم تسلیماکثیراً.

منابع:

- ۱- الاغانی، ابو الفرج الاصفهانی.
- ۲- انباء الرواة، القفطی.
- ۳- بغیة الوعاة، سیوطی.
- ۴- البیان و التبین، الجاحظ.
- ۵- الخصائص، ابن جنی.
- ۶- الرد علی النحاة، القرطبی.
- ۷- شرح دیوان زهیر، رضی الدین الاسترآبادی.

- ۸- طبقات النحویین، الزییدی. ۹- کتاب، سیبویه.
۱۰- المدرس النحویة، شوقی ضیف. ۱۱- مدرسة الکوفة، المخزومی.
۱۲- مراتب النحویین، ابوالطیب الغوی. ۱۳- المزه، السیوطی. ۱۴- نزهه الابهاء، ابن الانباری.